

علامه شرف الدین ثُماد دفاع از اهل بیت و پاسداری از وحدت

<?xml encoding="UTF-8?">

علامه سید عبدالحسین شرف الدین، نماد ترکیب توفیق مند دفاع از مکتب اهل بیت (ع) و پاسداری از وحدت و تقریب مذاهب اسلامی بود. او اندیشه تقریب را، به معنای واپس نشینی از جایگاه های فکری و عقیدتی و یا نادیده انگاری برتریها، نینگاشت و خود را در گرداب جماعت فرو رفته نیافت. او از زمره آنان نبود که در غربت تشیع، از شیعه گری شرمندگی پیدا کند و از سر همراهی، هویت تاریخی شیعی را به فراموشی بسپارد و در امواج مهاجم، به انفعال و خودگریزی رو آورد. اما با این همه، از آنان نبود که در تاریخ زیست کند؛ مسأله اصلی را جنگ خلافت بدانند، اهل سنت و جماعت را وارثان بلافصل غاصبان جایگاه امامت بپندارد و با طعن و کین، فتوای قتال صادر کند!

علامه شرف الدین، در نقطه اعتدال زیست. نشان داد که آزاداندیشی خردگراست که از باورها و بنیادهای معرفتی اش دفاع می کند، در آن به مدهنه و سازش رو نمی آورد، در حضور علمی به صداقت پای بندی نشان می دهد و ریاکارانه به پنهان کاری نمی افتد. اما با این همه، او نمایاند که صراحت را با لجاجت هم معنی نمی انگارد، در ابراز عقاید و اظهار مواضع، به اخلاق حرفه ای اصحاب معرفت ملتزم است و منطق علمی را با بی حیایی، دریدگی، فحاشی و ستیزه جویی نمی آلاید.

تحلیل این منش و روش در تعهد بنیادین سید به چند اصل مبنایی بود. این اصول، برای رهروان مکتب اهل بیت (ع) درس آموزند:

1. بنیادهای نظری وحدت اسلامی: علامه شرف الدین، به خطابه های الهی در مورد (وحدت) و پرهیز از اختلاف و تفرقه باورمند بود. او بارها و بارها آیات زیر را در گفت وگوهای علمی و خطبه های اجتماعی تلاوت می کرد:

(انما المؤمنون اخوه.)

(واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا.)

(ولاتكونوا كالذين تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات.)

(والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض.)

و...

هم چنین از اخبار متواتر و متراکم در ضرورت وحدت جامعه اسلامی آگاه و بدانها پای بند بود. سید این گونه بیانها و خطابه ها را تزیین و تشریفی نمی دانست، بلکه مفاد آن را خواست الزامی شریعت می شناخت. او معتقد بود که آیات مؤکد و روایات متواتر، رعایت اخوت و حمایت از جماعت را چونان دیگر واجبات مصرح الزامی و غیر قابل چشم پوشی و سرپیچی می سازند.

این نگرش فقیهانه، در قلمرو موضوعها و گزاره ها، ادبیات گفت و شنود و پیوندها و بستگیهای اجتماعی، آثار درخور درنگ و توجهی بر جای می نهند و سید، افزون بر توجه به مبنی، به این اصل آگاهی وافر داشت.

2. مرزشناختی اسلام و کفر: علامه شرف الدین، به تبیین حد فاصل اسلام و کفر پرداخت و این نکته مسلم را بازگشایی کرد که مرز اسلام و کفر، ادای شهادتین و باور به معاد است. وی از روایات بسیار یادکرد که این مفاد را باز می نمایند و از جمله:

(اسامه بن زید گوید: در جنگ با کفار بودیم، آنان را به هزیمت واداشتیم. من، با مردی از انصار، یک تن از کفار را یافتیم و او را مغلوب ساختیم. در آن هنگام، او ندا داد: لا اله الا الله انصاری دست از او برداشت. اما من با نیزه ام او را به قتل رسانیدم. در بازگشت، پیامبر (ص) با انکار و اعتراض از من پرسید: آیا پس از اقرار به وحدانیت، او را کشتی؟

من استدلال کردم: که او (باورمند به وحدانیت نبود بلکه) به آن پناه آورده بود، تا جانش مصون بماند. اما این تعبیر و استدلال، پیامبر را راضی نکرد با ناخوشایندی تعبیر من را چنان به کار برد که آرزو داشتم قبل از آن روز، مسلمان نمی بودم...)

تکفیرهای ناروا در تاریخ اسلام، گذر از این مرز روشن و ورود در جان تأویل های نامعلوم بود. تندروانه ترین آن، در تصویر خوارج نقش یافت. اما قالبهای دیگری نیز در فرقه های گوناگون پیدا کرد. تکفیرها و جنگ های فرقه ای رخ نمود. و این اصل مبنایی، مورد غفلت قرار گرفت.

3. معیار شناخت نجات اخروی: سید، بهشت را سند قبالة یک فرقه مذهبی نینگاشت، بلکه بر این باور بود که موحدان، ره نجات و سکونت در بهشت موعود را می یابند. او فصل پنجم از کتاب ارزشمند الفصول المهمه را با این عنوان آغاز کرد:

(فی طائفه مما صح عنه اهل السنه من الاحادیث الحاکمه بنجاه مطلق الموحدين.)

[موضوع این گفتار] احادیث صحیح - در نزد اهل سنت - است که از نجات مطلق موحدان سخن دارند.

علامه شرف الدین، در همین جستار، نگاشته است:

(مؤمنان خطاکار به اندازه گناه شان در روز قیامت معذب می شوند؛ اما پس از آن، در سرای جاودان، به جایگاه کرامت می رسند. اهل بیت (ع) و پیروان ایشان، در این زمینه متفق اند، بلکه این نکته، جزو ضروریات مذهب است.)

این نگرش، مجال گسترده در پیوستگیهای فکری و پیوندهای اجتماعی می آفریند و مسلمانان را در فضایی از تبادل فعال قرار می دهد. این نکته، که موحدان، در حصار امن توحید و اقرار به رسالت، گرد می آیند و در انتظار سعادت و نجات می مانند، نکته ای بس اساسی است که می تواند تفرعن فرقه ای را بزدايد و احادیث نجات را با تفسیر دیگر همراه کند.

4. نقد تاریخی جریان سلطه: شرف الدین، بحث خلافت و امامت را موضوعی پایان یافته نمی دانست. او بر این نظر بود: این گذشته تاریخی، بخشی از هویت جمعی شیعه است. احساس آن را داشت که تشیع، در یک اعتراض و نقد تاریخی، بروز و ظهور یافت و اگر پشتوانه های این نقد، فهم نشود و استمرار نیابد، به بریدگی و گسست هویتی می انجامد و شیعیان را در نقطه خلأ وجودی قرار می دهد.

به دیگر بیان، شیعه هم برای خویش و هم برای دیگران، بایستی پاسخ این پرسش را بیابد که چرا امامان اهل بیت و پیروان ایشان، راه جمهور را نپیمودند و راهی جدا و مستقل برگزیدند؟

حیات و هویت شیعه، به ارزیابی تاریخی این پرسش، گره خورده است از این روی، شیعه نمی تواند خود را از گذشته جدا کند و نقد علمی تاریخی را به یک بار، وانهد.

شرف الدین، در آثار بسیار خود، کوشید این نکته را ثابت و پابرجا کند که تشیع، نه یک شعبه و فرقه، که ادامه اسلام ناب محمدی (ص) است و این جریانهای سلطه و قدرت بودند که با اجتهاد و تأویل، تصویری جدید از اسلام ساختند و پرداختند. او در النص والاجتهاد، یکصد موضوع را برمی شمرد که نمایه ای از انبوه تأویلهای و

تحریف‌های تاریخی است.

سید، با حفظ اصول علمی و اخلاق نقد، در صدد بود که ثابت کند: اسلام در یک دوره تاریخی، در استحسانها و نظرها و یا هواها و غرضها، گرفتار آمد و نقش اهل بیت (ع) نگاهبانی از منطق وحی در دوره ای پر فراز و نشیب بود.

تقریب گرایان تندرو، از بازگویی این خاطره‌های تلخ، فاصله می‌گیرند و گمان می‌برند، با در بوته سکوت گذاردن این برهه تاریخی، می‌توانند از زمینه‌های جدایی و پراکندگی بکاهند و راه‌های نزاع و اختلاف را ببندند.

اما سید شرف الدین، با حفظ اصول وحدت و ضرورت ادبیات درست و منطق علمی رویارویی، روش فوق را نپسندید و اعتقاد داشت: غفلت از این برهه تاریخی، می‌تواند کیان تشیع را به مخاطره بیفکند. به هضم هویت شیعی در چنبره اکثریت تاریخی و جمعیتی بینجامد.

به دیگر سخن، اگر تشیع، مولود اعتراض به گونه نقل و انتقال قدرت و نیز تغییر مرجعیت علمی تفسیر کتاب و سنت بود. این هویت اعتراضی و نقدی، در صورتی معنی می‌یابد که زمینه‌های تاریخی آن عصر، مفهوم شود و بدرستی تبیین گردد تا تشیع اصیل، با ابهام تأسیسی و هویتی روبه‌رو نشود.

5. نقد دوری و جدایی از اهل بیت: سید بر این باور بود: اهل سنت، اعتراف دارند که امامان اهل بیت (ع) از برجستگان فضیلت و دانش اند و به شهادت منابع موثق (و از جمله حدیث شریف ثقلین) نقل‌کننده، روشنگر و شرح‌دهنده شریعت اند.

با این همه، در کتابهای روایی و فقهی اهل سنت، افراد ناشناخته و یا معلوم الحال، حضوری پر رنگ‌تر از اهل بیت عصمت و طهارت دارند.

سید شرف الدین، در نقد این رویکرد می‌نویسد:

(برادران اهل سنت، از مذهب اهل بیت (ع) روی گردانند، به آرا و انظار ایشان در اصول و فروع دین اعتنایی ندارند. در تفسیر قرآن کریم، به دیدگاه‌های آنان مراجعه‌ای ندارند. در تفسیر، به اقوال مقاتل بن سلیمان (که مرجئی و جزو اهل تجسم بود) بیش از آراء اهل بیت توجه دارند. از پیشوایان خوارج، اهل تشبیه، مرجئه و قدریه بیش از ایشان نقل حدیث می‌کنند. با احصاء و استقراء به این نکته پی می‌برد که مثلاً آن چه، بخاری از (عکرمه) (که از دروغگویان و جزو خوارج بود) نقل کرده است، از تمامی روایاتی که در کتابهای روایی اهل سنت از اهل بیت عصمت و طهارت آمده است، بیش‌تر است!

شگفت‌آور آن که بخاری در صحیح روایی خود، به روایات اهل بیت (ع) استناد نمی‌کند. او روایتی از امام صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری (ع) نقل نمی‌کند. (با آن که معاصر امام عسکری است) ... او از پیش‌تازان خوارج، یعنی عمران بن حکان (که در وصف ابن ملجم و ضربت او به امام علی (ع) شعر سروده بود) نقل روایت می‌کند؛ اما از سبط اکبر پیامبر اسلام (ص) یعنی امام حسن مجتبی (ع) حدیث و روایتی نقل نمی‌کند.)

سید شرف الدین، با این نقد روشن، اهل سنت را به ضرورت بهره‌وری حدیث و فقه اهل سنت، از روایات و فتاوی مکتب اهل بیت فرامی‌خواند و در این رویکرد زمینه تقریب و غنی‌سازی مجامع روایی و فقه ایشان را ممکن‌تر می‌بیند.

او آرزومندانه اظهار می‌دارد:

(کاش پیروان مذاهب چهارگانه، در بیان اختلاف اقوال، آرای اهل بیت (ع) را یاد می‌کردند، همان‌گونه که عقاید مذاهب دیگر را نقل می‌کنند. اما چنین رویکردی را در هیچ عصری از ایشان نمی‌یابیم. آنان با آرا و مکتب ایشان،

چنان برخورد می کنند که گویا خداوند آنان را نیافریده و یا دانش و حکمت از آنان تراوش نیافته است.)

6. ابهام زدایی: سید شرف الدین، بر این باور بود که مکتب اهل بیت (ع) در تهاجم دوره های پیاپی سلطه، گرفتار سوء تفسیر و تعبیر گردیده و زمینه های بدفهمی از پاره ای باورها و شعارهای شیعی، پدید آمده است. بخشی از تلاشهای وی، معطوف به بیان، روشننگری و بازگشایی نقطه های مبهم و یا تحریف آلود بود.

علامه شرف الدین، در گفتاری، به شرح، عاملها و سببهای نسبتهای ناروا را به شیعه برمی شمرد و نقش چند عامل را برجسته تر می بیند:

عامل نخست، غرضهای سیاسی گروهی از دانشمندان عصر خلافت بود که در دوره ای که شیعیان امنیت اجتماعی و سیاسی نداشتند، مجوز برای اصحاب قدرت می ساختند.

عامل دوم، انگیزه های فرقه ای شماری از عالمان بود که برای بازدارندگی از گرایشهای اجتماعی به شیعه، به جعل بهتانها و اتهامها و نسبتهای ناروا اقدام می کردند.

عامل سوم، اشتراک لفظی نام شیعه بود. گروهی این نام را که در فرقه های گوناگون به کار می رفت، به یک معنی پنداشتند و گمان بردند که عقاید گروه هایی چونان کیسانیه، ناووسیه، فطحیه، خطابیّه و... با شیعیان امامی در یک گروه قرار دارد.

عامل چهارم، گروهی در نقل دیدگاه ها، به اقوال علمای پیشین خود اعتماد کردند و خود را از مراجعه مستقیم به اقوال و منابع علمای امامیه بی نیاز دیدند. از این روی به نقل اتهامهای بی اساس پرداختند. از جمله می توان از ابن حزم ظاهری یاد کرد که مدعی است برخی از امامیه، ازدواج با نُه زن را مجاز می دانند و یا کلم را حرام می دانند چون معتقدند که از خون امام حسین (ع) روییده است! (و قبل از شهادت وی، نبوده است) و....

سید شرف الدین، با این تحلیل جامع، کوشید به تبیین صحیح از جایگاه فکری و عقیدتی شیعه برآید و زمینه های کژفهمی و یا تیره نمایی را از مکتب اهل بیت (ع) بزدايد.

و در پایان این جستار، بازگشایی صفحه ای از صحیفه حیات پر بار فقیه مجاهد، متکلم، توان مند و مصلح اجتماعی، علامه سید عبدالحسین شرف الدین، از آن روست که گزاره ها و موضوعهای عصر او، هنوز مورد ابتلای زمانه ما هستند. راهی که او پیمود، می تواند مورد مذاقه قرار گیرد. و گامهای بلند بزرگمردی چون او، توتیای راه شود و با آن قبسی بر آید تا در ظلمات ره بنماید و در مسیر ناهموار و پر سنگلاخ، دست مان بگیرد و توانها بیافریند. که در این ایام، به آرا و انفاس او، و چون او، بسی نیازمندیم.